



هفت‌نوا
اتیه‌نو

A T I V E H N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سردبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
صفحه‌ارایی: حمید ابراهیمی
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
با تشکر از: بیژن رمضانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱
ناظر چاپ: علی توتونی

«زیر پوست شهر- ۱۵۱»
||| «نسرین ظهیری» |||

مش حسن یک گاو داشت

گاو، فیلم گاو، توی تلویزیون میلی سیاه و سفید و برفکی، مردی در هیبت گاو، فرو رفته و توی چشم‌هایش خشم گاوی مضطرب نشسته بود. نگاه مرد غریب می‌نمود، با دهان کف‌آلود، علف می‌جوید و ماغ می‌کشید و مدام می‌گفت من مش حسن نیستم، من گاو مش حسنم. اولین و دورترین تصویر از تلویزیون، این مرد گاونما بود، در آستانه شش، هفت سالگی. این طور بود که آن روزها ما همه گاو شدیم. ماغ می‌کشیدیم و کله جلو می‌راندیم: «من مش حسن نیستم، من گاو مش حسنم.» غم مرد گاو از دست داده برایمان باورپذیر بود. گاو همه زندگی او نبود و حالا همه زندگی‌اش مرده بود. روزگار، نجیب و معصوم می‌چرخید. دنیا برایمان ساده بود. جهان را تحلیل نمی‌کردیم. جهان را زندگی می‌کردیم. مش حسن توی فیلم نبود. مش حسن بخشی از زندگی‌مان بود. بخشی از وجودمان، باور می‌کردیم که عشق مردی به گاوش آن قدر پیش برود که با گاوش یکی شود.

نمی‌دانستیم زندگی توی فیلم، راست نیست، گفتیم که ما هم گاو زندگی خودمان را داشتیم. منتظر می‌ماندیم تا تلویزیون باز هم مرد و گاوش را نشان دهد. سایه مرد و گاو از همان ابتدای فیلم در هم فرو می‌رفت و ما دلمان می‌خواست مش حسن دوباره گاو شود.

بازی می‌کردیم توی کوچه‌های دور. یک روز اسد شده بود مش حسن، چشم‌های درشتی داشت، باب گاوشدن. وسط کوچه سرش را کرده بود توی گونی یونجه و می‌جوید. چشم‌هایش سرخ مثل کاسه خون، قرار گذاشته بود که نصف گونی را بجود. گفته بود خوردن علف کاری ندارد.

گفته بود می‌خواهد مثل مرد توی فیلم، علف بخورد. پسرها دم می‌دادند. اسد جوگیر شده بود و یونجه می‌جوید. حجت، جوان بالابلند همسایه سر رسید. نگاهش اسد را غافلگیر کرد. گونی یونجه را برداشت و نشست کنار دیوار کوچه و توضیح داد که مش حسن توی فیلم واقعا یونجه نمی‌خورد. تعریف کرد که فیلم‌ها واقعی نیستند، از سینما گفت، از بازیگری. حجت را ناباورانه نگاه می‌کردیم. او درهای جهان را یکی یکی برایمان باز کرد. حجت دستمان را گرفته بود و با خودش می‌برد آن طرف کوچه، آن طرف شهر. آن سوی دنیا.

حجت که رفت، مش حسن هم گاوش را برداشت و از ذهنمان رفت. حجت پا گذاشته بود روی گاو درونمان. اما ما همچنان دلمان گاوشدن می‌خواست.

سینمای ایران در سوگ

عزت‌الله انتظامی، آقای بازیگر سینمای ایران درگذشت، اما از خوددنیایی از خاطره‌زبای سینمایی به جا گذاشت. او که مدت‌ها دچار کسالت بود، صبح روز جمعه ۲۶ مرداد بر اثر ایست قلبی در ۹۴ سالگی دارفانی را وداع گفت. انتظامی نخستین بازیگر سینمای ایران به‌شمار می‌آید که موفق به دریافت یک جایزه بین‌المللی شد. او برای بازی در فیلم «گاو» جایزه هوگو نقره‌ای جشنواره فیلم شبیکاگورا از آن خود کرد. در همین روز ضیاء الدین دری، کارگردان پیشکسوت سینما و تلویزیون و خالق آثاری چون «کیف انگلیسی» و «کلاه پهلوی» نیز پس از یک دوره بیماری و انجام عمل پیوند کبد، دارفانی را وداع گفت.

پایتاوت

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | اَتیه‌نو

طنز کاریگری

بخت خوابیده و آدم بیدار

«سرعت گیر - ۱۷»
||| «عبدالله مقدمی» |||

امان از آن وقتی که بخت آدمی بخوابد. لا کردار وقتی خوابیده باشد، با هیچ توپ و تانکی بیدار نمی‌شود. اصلا شما برش دار ببر وسط معرکه چهارشنبه‌سوری، اگر یک تکان خورد! نمی‌خورد که نمی‌خورد. یعنی خوابش از خواب برادرانی که قرار بوده حرف دل ما را در برخی مجامع بزنند هم سنگین‌تر است. بیداری بخت من یکی را، حتی حباب هم فهمیده است. (حباب که معرف حضور است دیگر؟ البته عوام کف خیابان یک زمان بهش می‌گفتند: گرانی

که بعد شد تورم، الان هم به «حباب» تغییر نام داده است. یحتمل در ثبت‌احوال آشنا دارد.)

بی‌وقفه در این زمانه زیر بارم بیش از مه و خورشید و فلک در کارم یک عمر به جای بنده بختم خواب است من هم عوضش به جای او بیدارم داشتم می‌گفتم: آدمیزاد وقتی بختش بخوابد درست قبل از بحبوحه حباب‌بازار، فس درسد! تورم ماه‌های قبل را محاسبه می‌کنند و می‌زنند تنگ فیش حقوقی‌اش. تازه تا آن افزایش حقوق برسد، پکپو همه چیز هوار در صد گران‌شده، خلاص! حالا کار از کار گذشته و افزایش حقوق‌ها رفته

تو قاضی! «کلاه بهش می‌گوید: «ای صاحب پیچاره من! له و لورده شدنت زیر بار موج‌های گرانی نه گردن مسئولان است و نه گردن هیچ‌کس دیگر، تقصیر بخت خوابیده خود توست. دولت و مجلس دیگر چکار می‌توانست برای تو بکند که نکرده؟ طبق همه بندها و تبصره‌های همه بخشنامه‌های همه عالم، مبلغ افزایش حقوقت همان درصد کذا بوده دیگر. به این بندگان خدا چه که تو بدبیاری؟ چرا حواس‌شان را از حل مشکلات مملکتی پرت می‌کنی؟ مگر نمی‌بینی که سخنرانی دارند. نقلی پیش از دستور دارند. داد دارند. فریاد دارند... کار دارند.

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

فراری از کارت‌خوان!

فشار، جمعی از پزشک‌ها از دستگاه کارت‌خوان استفاده نمی‌کنند؟»

کاربران زیادی نیز از تجربیات عجیب خود در مواجهه با این پزشکان نوشتند. یکی از کاربران به نام فرهاد در صفحه توئیتر خود این طور نوشته است: «پزشک فراری از کارت‌خوان فقط دندان‌پزشک‌ها! معاینه کرد، دستور نوشت اومدم بیرون، منشی گفت سه روز دیگه با یک‌میلیون تومان پول نقد بیااید برای قالب‌گیری! گفتم من مدت‌هاست که یک میلیون پول نقد از نزدیک ندیدم، روزی ۲۰۰ تومان هم از عابر بانک بگیرم میشه ۶۰۰ تومان، گفت دیگه هرچور صلاحه! برنگشتم دیگه...»

یکی از کاربران اینستاگرام به نام مینا نیز یک مرکز رادیولوژی را معرفی کرد و نوشت: «این مرکز فقط وجه نقد میگیره و خیلی ناراحت‌کننده است. خانومای باردار که اکثرا تنها می‌آیند با هزار بدبختی باید پله‌ها رو بیان بالا. بعد بیان تو خیابون پول بر دارند و دوباره برگردند. اکثر این مجموعه‌ها هم، چون رفت‌وآمدشون زیاده، آسانسورهای ساختمان رو خاموش می‌کنن!»

کاربری به نام فلور نیز از «تفند» برخی از این پزشکان در مواجهه با معترضان به نداشتن کارت‌خوان رونمایی کرد. او در صفحه توئیتر خود نوشت: «به نوع پزشک فراری از کارت‌خوان هم به این صورت است که در مطبش کارت‌خوان داره، ولی اون رو در معرض دید نمی‌ذاره! بالای سر منشی هم یه کاغذ چسبونده که «در این مطب حق ویزیت تنها به صورت نقدی پذیرفته می‌شود!» اما اگه احيانا کسی پول نقد نداشت و اعتراض کرد، خیلی آروم کارت‌خوان رو درمیاره!» یکی دیگر از کاربران به نام میلاد، نوشت: «جا داره اشاره کنم یکی از دوستان ما یک سامانه رزرو وقت /نوبت‌دهی پزشکی راه‌اندازی کرده بود. با هر پزشکی صحبت کرده بود برای ورود به سیستم، طرف گیرش این بوده توی سیستم

تعداد وقت رزرو شده و تراکنش‌ها مشخصه یا نه؟!» کاربری به نام رضا در کنار این هشتگ به مسئله‌ای دیگر که برخی از بیماران روزانه با آن روبه‌رو هستند نیز پرداخته است. او در صفحه خود نوشت: «مشکل فقط پزشک فراری از کارت‌خوان نیست. برای برخی پزشک‌های ایرانی اِتلاف وقت بیماران تو مطب، کلاس داره و نشونه مهارت پزشکی اونهاست. الان سلمونی و کارواش سر کوچه هم نوبت میدن با ۵ دقیقه کم و زیاد، چطور پزشک‌ها هنوز نتوانستند ازحام جمعیت رو تو مطب‌هاشون مدیریت کنند؟!»

موج واکنش‌ها به این هشتگ آن‌قدر گسترده شد، تا برخی از فعالان سیاسی نیز به آن پی‌نویسند. احمد توکلی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام در صفحه توئیتر خود نوشت: «پزشکی در کنار پرستاری و معلمی، احترام‌برانگیزترین شغل است، اما پزشک اگر کاسب شود و به تجارت با جان و سلامتی بیماران مشغول شود یا از پرداخت مالیات و حقوق عمومی فرار کند، نفرت‌انگیز و غیرقابل تحمل خواهد بود.» در این میان اما کاربران زیادی نیز در سراسر ایران از تجربیات «خوب» خود در مواجهه با برخی پزشکان متعهد و اخلاق‌مدار نوشتند. کاربری با نام کوردستان در صفحه خود راجع به یکی از این پزشکان، نوشت: «در شهر بانه دکتر کاوه کریمی، متخصص بیماری‌های عفونی از بیمارانی که نیاز به معاینه و درمان دارند، اما توانایی پرداخت حق ویزیت را ندارند پولی دریافت نمی‌کند و نوشته هر بیمار در حد توان حق ویزیت پرداخت کند.» کاربر دیگری به نام احمد در این باره نوشت: «صحبت از پزشک فراری از کارت‌خوان شد. یادی کنیم از دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی. منزل و مطبش در مرکز خرم‌آباد بیشتر شبیه مسافرخانه بود. روستایی‌های بی‌پناه، شب گوشه خانه او بیتوته می‌کردند. چه مادر و پدرهایی از مرگ رها‌نیده شده‌ای که فقط به یاد او نام پسرشان را هوشنگ گذاشتند.»



«ساختمان نیمه‌کاره- ۱۴۶»
||| «مسعود مشایخی» |||

از کاریگری تا کارفرمایی

جثه لاغری دارد. قیافه‌اش تکیده و گندمگون و به تیرگی می‌زند. لباس‌هایش گشاد و ناهمگون است. لباس‌هایی که در انتخاب آن حساسیت زیادی به خرج نمی‌دهد و رنگ‌های هیچ کدام هم‌خوانی ندارد. با این شرایط، نباید جذابیت چندانی داشته باشد. اما وقتی سوار ماشین خارجی و مدل بالایش می‌شود، تازه می‌فهمی که طرف پول دار است و با ماها فرق دارد. آقا رحمت چه با ماشین و چه بدون آن، آدم قابل احترامی است. با آن همه مال و منال، هیچ غرور و تکبری در رفتار و حرف زدنش دیده نمی‌شود. از کله صبح که برای سرکشی از ساختمان در حال ساختش می‌آید، با پیر و جوان خوش‌وبش می‌کند. عصر که می‌شود، حق و حقوق همه را به‌طور کامل پرداخت می‌کند و انعام و اضافه‌کار کارگرها را هیچ‌وقت از یاد نمی‌برد. همراه کارگران چایی و صبحانه می‌خورد و با این کارها حسایی در دل کارگرهای ساختمان جا باز کرده. شاید این ساختمان گوشه‌ای از املاک و ثروتش باشد. به جز مغازه بزرگ طلافروشی، چندین خانه و مغازه دیگر هم دارد و به‌قول معروف پولش از پیارو بالا می‌رود. اما آدم خاکی و بسیار فروتنی است. اکثر اوقات، به ساختمان می‌آمد و ساعت‌ها، کارکردن کارگرها را تماشا می‌کرد. یک حس گنگ و نامفهوم در نگاه و چهره‌اش داشت. رازی که یک روز، وقت صبحانه کارگری، برای ما بر ملا کرد. آقا رحمت هم سال‌ها قبل مثل ما کارگر ساختمانی بود. از این ساختمان به آن ساختمان می‌رفته و بنایی می‌کرده. خاطرات زیادی از دوران کارکردن در ساختمان‌های مختلف برایمان بازگو کرد. اینجا بود که دلیل خیره شدن به کار کارگرها را متوجه شدم. با نگاه کردن به کارگرها، یاد آن دوران‌اش می‌افتاده و خاطرات قدیم برایش تداعی می‌شده. برای خیلی جالب بود که آقا رحمت، با اینکه الان آدم متمول و پول‌داری است، اما خیلی راحت از دوران کارگر بودنش حرف می‌زد. حالا می‌فهمم چرا این‌قدر به کارگرها احترام می‌گذارد و حساب و کتاب‌شان را پایان روز کاری، پرداخت می‌کند. رمز موفقیت آقا رحمت همین فراموش نکردن گذشته سخت‌اش است. اینکه روزگاری کجا بوده و الان به کجا رسیده. پله‌های ترقی را یکی‌یکی طی کرده. بعد از کارگری و بنایی، خودش پیمانکار ساختمان شده و پس از سال‌ها کار و تلاش، سرمایه‌ای جمع کرده و برای خودش مغازه طلافروشی راه انداخته و زندگی راحت و مرفهی به‌هم زده. زندگی‌ای که با تلاش به دست آورده و به‌خوبی قدرش را می‌داند. برخلاف آدم‌های زیادی که به خاطر هرج‌ومرج اقتصادی، زمین‌های بی‌ارزشش به‌یک‌باره اوج گرفت و یک‌شبه پول‌دار شدند. افرادی که گذشته‌شان را فراموش می‌کنند و تبدیل به کوه نخوت و تکبر می‌شوند. به‌طوری‌که وقتی سروکار ما به آن‌ها می‌افتد، هیچ کدام از کارگرها رغبتی برای انجام دادن کارهایشان ندارند.

